

دقایقی در دیوان حافظ

(یادداشتهایی منتشر نشده از شادروان استاد جلال‌الدین همایی)

دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی*

چکیده

این مقاله حاوی یادداشتهایی ارزنده است از شادروان استاد جلال‌الدین همایی که باریک‌بینی‌هایی را در برخی اشعار لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی بیان می‌دارد. این یادداشتهای که تاکنون در نشریه‌ای درج نشده است، به لطف و عنایت استاد دکتر شاه‌حسینی در اختیار پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب قرار گرفته است. نکات مورد اشاره مرحوم همایی شامل دوازده مورد است که برخی را به اختصار و در حد اشاره و برخی را مشروح‌تر بیان داشته‌اند و می‌تواند در حل و فهم برخی ابهامات یا دقایق به سخن خواجه مدد رساند.

کلید واژه:

دیوان حافظ، غزلیات حافظ، شرح معضلات، دیوان حافظ، همام همدانی، فریدون عکاشه، کمال اصفهانی. گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* عضو هیأت علمی و استاد ممتاز دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات.

دوست گرامی و ارجمند جناب آقای دکتر ماحوزی از مخلص خواستند تا مقاله‌ای برای این شماره مجله تقدیم دارم. به نظرم رسید شمه‌ای از یادداشت‌های گراندگری را که از افادات حضرت استاد علامه همایی در طول تابستان 1351 که حقیر شرف مصاحبت ایشان را حاصل نموده بود و بنابه درخواست ارادتمند نکاتی از دیوان حافظ را که مورد نظر صائب ایشان قرار گرفته بیان فرموده بودند، به خدمت آن دوست گرامی بفرستم، تا اگر مناسب دیدند، به محضر دوستان ارادتمند لسان‌الغیب ارائه شود و از فیض آن غرر دُرر مستفید گردند.

نکته اول = در غزلی به این مطلع:

صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

تا در مقطع غزل که فرماید:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

مرحوم همایی معتقد بودند که ضبط این بیت به همین صورت صحیح است و لاغیر. بندگی رساندن نظیر خدمت رساندن بیت دیگرست. «خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را»، و در غزل دیگر گوید:

«برسان بندگی دختر رز گو بدر آی + که دم همت ما کرد ز بند آزادت.»

و نیز:

ای نسیم سحری بندگی من برسان که فراموش مکن وقت دعای سحرم

و شیخ جام ایهامی لطیف دارد از همین جام می که حافظ مرید اوست و توریه به شیخ جام عارف نه اینکه مرادش مستقلاً همان شیخ جام عارف معروف باشد.

نکته بعد در غزل دیگر:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

تا آنجا که فرماید:

چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرم بباده بشویید حق به دست شماس



معنای بیت اخیر: از باب ازاله مسبب به ازاله سبب است، و گرنه در ظاهر باید صومعه را که آلوده شده است بشویند که محتاج شستن است، نه آن کسی را که موجب آلودگی شده است، اما مقصود این است که مرا بشوید تا صومعه آلوده نشود.

در غزل دیگر:

به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست که مونس دم صبحم دعای دولت تست

تا این بیت:

زبان مور به آصف دراز گشت و رواست که خواجه خاتم جم یاهو کرد و باز نجست

آصف در اینجا بمعنی حضرت سلیمان است نه آصف بن برخیا که وزیر سلیمان بود. و این استعمال مجازی از باب علاقه ملازمت است و فعل باز جست بمعنی جست و جو کردن است، نه بمعنی یافتن.

گویند که چون صخره جئی خاتم سلیمان را ربود و آن حضرت دانست که مشیت الهی است، دیگر در پی انگشتی بر نیامد و از طلب باز ایستاد تا سرانجام خاتم از دست صخره به دریا افتاد و در شکم ماهی رفت که اتفاقاً آنرا برای سلیمان شکار کردند و به این وسیله دوباره خاتم بدست سلیمان رسید. اما در باره زبان درازی مور به حضرت سلیمان همان است که داستانش در سوره «نمل» آیه 18 آمده است. *قالت نملۃ یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یسعون.*

داستان گفت و گوی مورچه با حضرت سلیمان - که به آن حضرت گفت: دانی که چرا باد را در حکم تو کردند؟ تا بدانی که اساس و بنیاد گیتی بر باد است - در کتب تفسیر و تاریخ و قصص به تمامی آمده است.

نکته بعد:

در غزل:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

در نسخه مورخ 961 این بیت به این صورت علاوه دارد:

بقدر مردم چشم من است غوطه اشک در این محیط نه هر کس شناوری داند

و در بعض نسخ بجای مصراع اول نوشته اند:

در آب دیده خود غرقه‌ام چه چاره کنم

و در مقطع غزل مذکور:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف نکته و سر سخنوری داند

در بعضی نسخ معتبر چنین دیده شده است.

نه آن که لطف طبع و سخن گفتن دری داند.

نکته دیگر:

در غزل به مطلع:

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

تأملی که در این مورد داریم این است که خود قصه دراز است، اما چطور شب را دراز می‌کند، برعکس می‌گویند قصه، شب را کوتاه می‌کند. یعنی درازای شب به نظر نمی‌آید. جواب این است که چون قصه دراز است و این قصه درباره شب زلف است پس شب هم دراز خواهد شد. در بعض نسخ قدیم «وصله» بجای «قصه» نوشته‌اند که بنظر من وصله‌ای ناجور است. گویا کلمه «قصه» را برسم کاتبان قدیم بی‌نقطه و به شیوه تعلیق نوشته بوده‌اند که اشتباه به «وصله» تبدیل شده است. در یک نسخه قرن دهم «رشته» بجای «قصه» آمده که در ظاهر راجح می‌نمود، اما وقتی که خوب دقت کردم با سبک و شیوه حافظ همان «قصه» راجح است.

نکته دیگر:

در غزل به مطلع:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثه غسله می‌رود

از جمله اشعار عربی قدیم که در آن اشاره به ثلاثه غسله شده، ابیاتی است که نخستین بار صاحب صحاح اللغة و پس از وی لسان العرب در ماده «خم» و کلمه «تخمه» آورده‌اند.

از قول اعرابی:

وَ إِذَا الْمَعْدَةُ جَاشَتْ فَأَرِيهَا بِالْمُنْخَبِقِ بِثَلَاثٍ مِّنْ نَّبِيدِ لَيْسَ بِالْحُلُوِّ الرَّقِيقِ تَهْضِمُ التُّخْمَةَ هَضْمًا
حِينَ تَجْرِي فِي الْعُرُوقِ.

و در مراسم شرابخواری قدیم اشاره به جام نوشیدن در کتابهای فارسی و عربی بسیار است.

نکته دیگر:

در غزل:

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

این غزل استقبال است از غزل سلمان ساوجی.

در ازل عکس می لعل تو در جام افتاد عاشق سوخته دل در طمع خام افتاد
خال مشکین تو در عارض گندم گون دید آدم آمد ز پی دانه و در دام افتاد

که بر وزن فاعلاتن فعلاتن فعلان بحر رمل مثنی مخبون مسیغ سروده شده است و دارای حسن الاتباع است از لحاظ علم بلاغت.

نکته بعد:

در غزل به این مطلع:

گلبن عیش می دمد ساقی گل‌عذار کو باد بهار می وزد باده خوشگوار کو

عجب است که این مطلع با اندک اختلافی در دیوان حکیم نزاری قهستانی است:

باد بهار می وزد باده خوشگوار کو بوی بنفشه می دمد ساقی گل‌عذار کو

نکته بعد:

در غزل به مطلع:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی خرقة جائی گرو باده و دفتر جائی

درباره مقطع این غزل:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردائی

داستانی معروف است که صاحب *حیب السیر* و دیگران نوشته‌اند و به اعتقاد استاد جزو افسانه است، که برای حافظ جعل کرده‌اند، یا اگر اصلی داشته چیز دیگری بوده است. می‌گویند که شعر مقطع دستاویز و بهانه شاه شجاع یا حسودان حافظ در تکفیر او گردید و حافظ مضطرب شد و به زین‌الدین ابوبکر تایبادی که در راه سفر حج به شیراز آمده بود، متوسل گردید و به هدایت وی این بیت را قبل از مقطع علاوه کرد:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت بر در میکده‌ای با دف و نی ترسائی
تا نقل کفر، کفر نباشد و خواجه از آن اتهام به این تدبیر نجات یافت. استاد
می‌فرمایند: عجب دارم که سازندگان آن داستان نه از فقه و شریعت اطلاع داشته‌اند و نه
از زبان فارسی. اولاً تعبیر «این حدیثم چه خوش آمد» بیشتر مایه تأکید و تسجیل حکم
کفر می‌شود، برای اینکه گفته است «خوشم آمد» یعنی سخن ترسا را پسندیدم و اگر در
مقام تبرئه بود می‌گفت «این حدیثم عجب آمد که سحرگه می‌گفت».

ثانیاً لفظ «اگر» که در مقطع آمده است، دلیل تردید گوینده در امر معاد نیست،
تا موجب تکفیر او شده باشد، زیرا لفظ شرط و آوردن ادات تردید گاهی برای نمودن
تردید مخاطب است نه متکلم و نیز گاهی در مقام تجاهل می‌آورند. مثلاً در موقع شب
می‌گوید: «اگر صبح شد چنین خواهم کرد».

عبارت *تلخیص المفتاح* متن *مطوّل* را بخوانید که گفته است: «وقد يستعمل ان فی
مقام الجزم بوقوع الشرط تجاهلاً ادلحدم جزم المخاطب»
در حواشی شمعی بر *مطوّل* «وقد يستعمل اما لتفصیل المجلد الواقع فی ذهنه»
مقصود این است که کلمه اگر که در سخن به کار می‌رود دلیل بر تردید گوینده نیست
و بی‌شک جای شبهه و احتمال را باز می‌گذارد و از مسلمات فقه است که «لا قدره
بالشبهات» زیرا عقوبات مقدره شرعیه درباره شبهات جایز نیست و واضح است.
در غزل به مطلع:

جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقاً که آن ندارد
تا آنکه گوید:

احوال گنج قارون کایام داد بر باد در گوش دل فروخوان تا زر نهان ندارد
در نسخه خطی استاد مورخ 961 «با غنچه بازگوید تا زر نهان ندارد» آمده
است و فرمودند در برخی نسخ خطی دیگر هم که دیدم مثل نسخه من است. بعضی
تصو

کرده‌اند که به جای «دل» صحیح «گل» باشد، که این ضبط اتفاقاً بهتر از دل است. زیرا
که «دل» زر پنهان ندارد. البته ممکن است که در قلم نساخ «گل» به «دل» تحریف شده
باشد. و بدین سبب در مضامین شعری «گل» را به «زر داشتن» و «زر نثار کردن» و



«زر خرج کردن» و امثال آن وصف کرده‌اند نه به «زر پنهان کردن». در شعر خواجه و فریدون عکاشه هم «زرداشتن گل» است نه پنهان کردن. و زرداشتن گل از مضامین متداول شعرای قدیم است.

خواجه می‌گوید:

اندکی گل به رخ خوب نگارم مانست صبحدم باد صبا دامن او پر زر کرد

و فریدون عکاشه که از شعرا و منشیان معاصر حافظ بوده است نیز گوید:

لاله را از ژاله دُرُج دُر و گوهر کرده‌اند حقه یاقوت گل پر خرده زر کرده‌اند

با اینهمه به اعتقاد [من و اعتبار] نسخه «غنچه» اینجا بهتر از گل است. چرا که گل در وقتی گفته می‌شود که غنچه شکفته و خرده زرش آشکار باشد. آن خود غنچه است که زر در درون خود پنهان کرده است.

و کمال اصفهانی گوید:

هم اکنون باد نروزی به یک دم همه پیدا کند پنهان غنچه

و چون گل زر خرج می‌کند نه پنهان می‌دارد:

چو گل گر خرده‌بی داری خدا را صرف عشرت کن که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی

زر از بهای می‌انکون چو گل دریغ مدار که عقل کل به صدت عیب متهم دارد

مقصود از «زر» تارهای زردرنگ و گرده‌های وسط گل است که چون شکفته شد، آشکار و هویدا می‌گردد.

مقصود حافظ در این بیت، بیان چند لطیفه ادبی و اخلاقی است: یکی این که شکفتن غنچه را می‌خواهد «به دو معنی شکفتن» بیان دارد. دیگر این که پرهیز از ذخیره کردن و پنهان کردن زر و سیم را می‌گوید. مختصر آن که در این مورد بخصوص نسخه غنچه خیلی بهتر از گل بلکه متعین است، بویژه اینکه «گل» بجای «دل» مبتنی بر حدس است نه ضبط نسخ. اما غنچه مطابق نسخ معتبرتر نیز هست و زر نهان داشتن مخصوص غنچه است نه گل شکفته که زرش آشکار و هویداست و به همین جهت در مضامین شعری گل را به «زرداشتن» و «زرنثارکردن» و «زرخرج کردن» وصف کرده‌اند نه به «زر پنهان کردن» چنانکه در شعر خواجه و فریدون عکاشه هم «زرداشتن گل» آمده است.

در غزل به مطلع:

صبا وقت سحر بوئی ز زلف یار می آورد دل شوریده ما را به بو در کار می آورد
تا آنجا که گوید:

عفا الله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد به عشوه هم پیامی بر سر بیمار می آورد
استاد می فرمودند:

مرحوم همام همدانی معتقد بود که صحیح این کلمه «کمان» است نه پیام و علاوه بر تناسب کمان با ابرو نکته دیگری مورد نظر است که لطف شعر را چندین برابر می کند و آن عادت قبایل قدیمی ایران مخصوصاً نواحی جنوب است که با تیر و کمان معالجه بیماران می کنند به این طریق که شیئی از قبیل مجموعه و دیگ مسی جلو بیمار می گذارند و ناگهان با کمان تیری بدان می افکنند، بطوری که بیمار تکان می خورد و معتقدند که با این عمل معالجه می شود و آن را در قبایل الوار بختیاری «سویخی بُری» می گویند. حضرت استاد خود آن را تحقیق کرده بودند. اضافه می کنم «اگر»، در جمله های فارسی مفاهیمی گونه گون می یابد که از آن جمله است:

1- برای شرط

اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی
سعادی

2- به معنی «اگرچه»

حقیر است اگر اردشیر است زی من امیری که من در دل او حقیرم
ناصر خسرو

3- به معنی «یا»

همه در پناه تو باید نشست زبردست باشد اگر زبردست
فردوسی

4- به معنی «خواه»

خنک آنکه زونیکوئی یادگار بماند اگر بنده گر شهریار
فردوسی

5- برای نفی جواب قسم

کس این سخن بهر لاف سوی عراق آورد؟! والله اگر کافر این به کافرستان برد
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی